

تقدیم به: ملالی جوپا که صدایش راهیست بسوی آوا های گمشده.  
شاعر: فاروق فارانی



صدایت شعله ی گوگردی سبز است  
که باروت شب منفور را

پر از لهیب عشق میسازد.

زمین هرگز نمیدانست  
که گام کوچک ات

بر سینه اش جاریست  
تا فریاد ها را  
با طلوع گرم آوازت بشوراند.

هوا و آسمان

و آفتاب و ماه

در خمیازه زرد تحمل پیچ میخوردند.  
که ل نهایت سرودی را

بر گوش فلک آویزه میسازند  
کز آن قندیل های خامشی بر خاک می افتند.  
کز آن آینه های شرم

تصویر خیانت را

ز چهر خویش میشویند.

صدایت شعله ی گوگردی سبز است

که دینامیت فردا را

درون سینه ی کوه شبستان میزند آتش

غریو فاتحان جنگل اکنون از نهیب

روزه های مرگ را ماند.

صدایت شعله ی گوگردی سبز است

که در آندوب خیز المتهاب خود

طلوع طالع آتشفشان دارد

گلستان خیز پیغامی بهاران

بر عطشزار تهی از باد و باران

رعد و برق چشمه خیزان را

نهان دارد.

برای لالشه ی این خلک خون آلود

جان دارد.  
بخوان ای دخترغوغا و خورشید  
تا هجوم لشکر تاراج را روزی بتارانی  
و این گنداب را با نور و گرمایت بخشکانی.  
آلمان، ۲۰۰۵